

نهضت‌های ملی ایران

(۱۰۵)

دلاوریهای غرور انگیز حسنک وزیر

صحنه سازی‌هایی که برای واجب شمردن قتل حسنک وزیر رادمرد غیرتمند و وطن پرست ایرانی توسط سلطان مسعود غزنوی و وزیر خودخواه و بی‌انصافش بوسهل زوزنی تنظیم و به مرحله اجرا گذارده شده است فوق‌العاده حیرت انگیز و در عین حال تاسف آور است. راستی اختناق فکری در هر دوره و هر زمان بصورت‌های مختلف اعمال شده و میشود و یاب‌بهرتر بگوئیم، چنین بنظر میرسد که روشنفکران همیشه مورد تعقیب و آزار بوده‌اند، ولی صحنه سازی و سیاست بافی این واقعه تأثر انگیز ملی از نظر ما ایرانیان که بطور روشن و آشکار می‌بینیم جمعی از بزرگان و متفکران این سرزمین را در ادوار مختلف تاریخ به جرم روشنفکری و میهن پرستی و اعتقاد به آئین تشیع و حمایت از آل علی (ع) به قتل رسانیده و قساوت و بی‌رحمی خود را با ارائه مدرک و شواهد غیر قابل قبول بمنظور حفظ و حمایت از دین اسلام

موجه جلوه داده‌اند، بیش از حد معمول و متعارف عبرت‌انگیز و تأثر‌آور خواهد بود. تردیدی نیست که سلطان مسعود ترك و وزیر ابلهش بوسل زوزنی را از اعمال متعصب و سرسپرده خلافت عباسیان یعنی مرکز فساد، و استعمار و استثمار آن دوران باید محسوب داشت، در غیر اینصورت برای ابزار دشمنی فردی، قساوت و بی رحمی آنهم تا به این حد ناممکن و غیر قابل اجرا بنظر میرسد.

بهر حال صحنه‌سازی و موجه جلوه دادن قتل حسنک وزیر اینطور در نظر گرفته شده بود که دو نفر چابک سوار که قبلاً مخفیانه از طرف دستگاه حکومت سلطان مسعود غزنوی به صورت فرستادگان خلیفه عباسی مابس شده بودند، با نامه‌ای دروغین از طریق دروازه‌ای که بسوی بغداد می‌رود وارد شوند و فرمان قتل حسنک وزیر (یا به قول آنان حسنک قرمطی) را به سلطان مسعود غزنوی ابلاغ کرده اجرای آن را خواستار شوند. نقشه این صحنه مزورانه به همان صورتی که پیش‌بینی شده بود اجرا گردید، و سرانجام حسنک وزیر بموجب فرمان امیرالمومنین یعنی پیشوای روحانی مسلمانان مستوجب لعن و طعن و کشتن تشخیص داده شد، و ساعت اجرای ورسان ارباب بزرگ نیز برق آسا تعیین و اعلام کیفیت این واقعه تأسف‌آور و جریان قتل این رادمرد میهن‌پرست و علاقه‌مند به آداب و رسوم و سنن کهن ملی ایران را بهتر است از قلم ابوالفضل بیهقی مورخ دقیق و معروف ایرانی بجوانیم، زیرا همانطور که دکتر باستانی پاریزی نیز اذعان نموده است (۱) این واقعه تأثرانگیزمانندیک تابلوی نقاشی بسیار چشم‌گیر و روشن ولی حزن‌آور در تاریخ بیهقی ترسیم شده است و آن چنین است:

(و آن روز و آن شب تدبیر بردار کردن حسنک در پیش گرفتند، و دو

مرد پیک راست کردند با جامه پیکان که از بغداد آمده‌اند. و نامه‌خليفة آورده که حسنگ قرمطی را بردار باید کرد، و بسنگ بپاید کشت، تا بار دیگر بررغم خلفا هیچ کس خلعت مصری نپوشد و حاجیان را در آن دیار نبرد. چون کارها ساخته آمد، دیگر روز چهارشنبه دوروز مانده از صفر سال ۴۲۲ هجری).

امیرمسعود برنشست و قصد شکارکرد و نشاط سه روزه، باندیمان و خاصگان و مطربان، و در شهرخليفة شهر را فرمود، داری زدن بر کران مصلاي بلخ، فرودشارستان و خلق روی آنجا ده بودند، بوسهل برنشست و آمد تانزدیک دارو بریالایی بایستاد و سواران رفته بودند با پیادگان تا حسنگ را بیاورند، چون از کران بازار عاشقان در آوردند و میان شارستان رسید، میکائیل بد آنجا اسب بداشته بود پذیره وی آمد، و وی را مواجر خواند و دشنامهای زشت داد، حسنگ دروی نگرست و هیچ جواب نداد، عامه مردم او را لعنت کردند بدین حرکت ناشیرین که کرد و از آن زشتها که بر زبان راند، و خواص مردم خود نتوان گفت این میکائیل را چه گویند و پس از حسنگ این میکائیل که خواهرایاز را به زنی کرده بود، بسیار بلاها دید و محنتها کشید، و امروز برجای است و بعبادت و قرآن خواندن شده است، چون دوستی زشت کند چه چاره از باز گفتن؟... و حسنگ را به پای دار آوردند نعوذ بالله من قضاء السوء، و دو پیک را ایستانیده بودند که از بغداد آمده‌اند. و قرآن خوانان قرآن میخواندند، حسنگ را فرمودند که جامه بیرون کش وی دست اندرز بر کرد و پایچه‌های ازار را بیست و جبه و پیراهن بکشید و دور انداخت با دستار، و برهنه با ازار بایستاد و دستها را در هم زده تنی چون سیم سپید و رویی چو صد هزار نگار و همه خلق بدرد میگریستند. خودی روی پوش آهنی بیاوردند عمدتاً تنگ چنکه روی و سرش را نپوشیدی، و آواز دادند که سرش را نپوشیدی، و آواز دادند که سر و رویش را بپوشید تا از

از سنگ تباه نشود که شرش را به بغداد خواهیم فرستاد نزدیک خلیفه. و حسنک را همچنان می‌داشتند و او لب می‌جنبانید و چیزی می‌خواند تا خودی فراح تر آورند. و درین میان احمد جامه‌دار بیامد سوار و روی به حسنک کرد و پیغامی گفت که خداوند سلطان می‌گوید: (این آروزی تست که خواسته بودی) و گفته که (چون تو پادشاه شوی ما را بردار کن) مابر تو رحمت خواستیم کرد. اما امیرالمومنین نبشته است که تو قرمطی شده‌ای، و فرمان او بردار می‌کنند. حسنک البته هیچ پاسخ نداد پس از آن خود را فراح تر که آورده بودند سر و روی او را بپوشانیدند. پس آواز دادند او را که: بدو!! دم نزد و از ایشان نیندیشید. هر کس گفتند: (شرم ندارید! مرد را که می‌بکشید، به دو بدار برید؟ و خواست که شوری بزرگ بپای شود: سواران سوی عامه تاختند و آن شور بنشانند. و حسنک را سوی دار بردند و بجایگاه رسانیدند، بر مرکبی که هرگز ننشسته بود بنشانند و جلادش استوار بیست و رسنها فرود آورد و آواز دادند که سنگ دهید، هیچ کس دست به سنگ نمی‌کرد و همه زار زار می‌گریستند، خاصه نیشابوریان. پس مشتی رند را سیم دادند که سنگ زنند، و مرد خود مرده بود که جلادش رسن بگلو افکنده بود و خبه (خفه) کرده. اینست حسنک و روزگارش چون از این فارغ شدند، بوسهل و قوم از پای دار باز گشتند و حسنک تنهاماند، چنانکه تنها آمده بود از شکم مادر) (۲)

جایگاه اعدام حسنک

برخی از مورخان به استناد نوشته بیهقی که نوشته است، (موقع سنگسار او همه زار زار می‌گریستند، خاصه نیشابوریان و گفتارش رحتمه الله علیه این بود که گفتی، مرا دعای نیشابوریان بسازد و نساخت) جایگاه اعدام حسنک

وزیر را شهر نیشابور ثبت کرده‌اند (۳) در صورتیکه این واقعه تأثر انگیز در بلخ اتفاق افتاده، زیرا همانطور که در ورقهای گذشته این تألیف نوشته شد بیهقی در چندجای کتاب خود با صراحت بیان داشته است که: (حسنک را از بست به هرات آوردند بوسهل زوزنی او را به علی رایض چاکر خویش سپرد و رسیدند و از انواع استخفاف آنچه رسید)... و چون امیر مسعود از هرات قصد بلخ کرد، و علی رایض حسنک را به بند می برد و استخاف میکرد.. و به بلخ در ایستاد (بوسهل) و در امیر دمید که ناچار حسنک را بردار باید کرد (فرمود، داری زن بر کران مصلی بلخ فرود شارستان) بدین ترتیب مسلم میشود که جایگاه اعدام این قهرمان نام آور ملی ایران در بلخ بوده است.

هفت سال بر سردار

خواجه ابوالفضل محمد بن حسن بیهقی مورخ دقیق قرن پنجم هجری پس از بیان واقعه‌ای از زالت و بی حرمتی بوسهل زوزنی مینی بر آوردن سر حسنک وزیر در طبقی به مجلس باده گساری و نشان دادن آن سر به جمع یاران و دوستان خود که ذکر آن موجب ملال خاطر میشود، مینویسد. (۴) (و حسنک قریب هفت سال بردار بماند، چنانکه پایهایش همه فرو تراشید و خشک شد چنانکه اثری نماند تا بدستور فرو گرفتند و دفن کردند، چنانکه کس ندانست که سرش کجاست و تن کجا ست، و مادر حسنک زنی بود سخت جگر آور چنان شنودم که تا دوسه ماه از این حدیث نهان داشتند، چون بشنید جزعی نکرد،

۴ - تاریخ بیهقی به تصحیح دکتر علی اکبر فیاض چاپ دانشگاه مشهد صفحه

چنانکه زنان کنند ، بلکه بگریست بدرد چنانکه حاضران از دردوی خون گریستند ، پس گفت: بزرگامردا که این پسرم بود! که پادشاهی چون محمود این جهان بدو داد و پادشاهی چون مسعود آن جهان. و ماتم پسر سخت نیکو بداشت ، و هر خردمند که این بشنید ، بیسندید، و جای آن بود) و یکی از شعرای نسابور این مرثیه بگفت اندر مرگ وی و بدین جای یاد کرده شد.

ببرید سرش را که سران سر بود آرایش دهر و ملک را افسر بود

گر قرمطی و جهود و گر کافر بود از تخت بدار بر شدن منکر بود

منوچهری دامغانی شاعر قرن پنجم هجری در تشبیهی واقعه قتل (اعدام)

حسنک وزیر را چنین بیان داشته است:

شاخه بتفشه بر سر زانو نهاده سر ماننده مخالف بوسهل زوزنی

و بدین ترتیب نام حسنک میکال وطن پرست نام آور ایران در قرن پنجم

هجری در ردیف شهیدان ملی این مرز و بوم ثبت و ضبط و جاویدان گردید. (بینه در شماره آینده)

حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی یکی از بزرگترین ایران
دوستان و حماسه سرایان ایران بلکه جهان بوده است . یکی از
عوامل درجه اولی که استقلال ایران را در برابر آنهمه تهاجمات
و ویرانی‌ها و قتل و غارت‌ها در طول قرن‌ها حفظ نموده بدون
شک شاهنامه فردوسی بوده است .